

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الظَّاهِرَيْنَ

تەدیعە استاد عزیز

جناب آقاند کتر سید محمد رضا احمد طباطبایی

سِرِدِ مِنْ

«مانیفست فکری نجم الدین اربکان»

نوشتہ

نجم الدین اربکان

ترجمہ

مهدی پیروز فر



انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
تهران: بزرگراه شهید چمران،
پل مدیریت
تلفکس: ۱۴۲-۰۸۳۷۰
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵
E-mail: isu.press@yahoo.com
فروشگاه اینترنتی:
www.ketabesadiq.ir

نبرد من: «مانیفست فکری نجم‌الدین اربکان» ■ نوشه: نجم‌الدین اربکان
ترجمه: مهدی پیروزفر ■ ویرایش ادبی: مهرناز بوجاری صفت ■ ناشر: دانشگاه امام صادق(ع)
چاپ اول: ۱۳۹۵ ■ شمارگان: ۱۰۰۰ ■ نسخه: چاپ و صحفی: مجتمع چاپ و صحفی پرتر
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۵۴۹-۹

قیمت: ۱۲۵/۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

سرشناسه: اربکان، نجم‌الدین، ۱۹۲۶ - ۲۰۱۰ م.
عنوان و نام پدیدآور: نبرد من: «مانیفست فکری نجم‌الدین اربکان» / نوشه:
نجم‌الدین اربکان؛ ترجمه: مهدی پیروزفر.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۵۴۹-۹
شناسه افزوده: پیروزفر، مهدی، ۱۳۷۱ - ، مترجم
شناسه افزوده: عنوان
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق(ع)
شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۴۰۰۸

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۲۵	فصل ۱. انسان و آفرینش
۴۵	فصل ۲. دعوا برای اسلام (نبرد اسلامی)
۹۱	فصل ۳. قدرت‌های جهانی
۱۲۵	فصل ۴. چالش بر سر اتحاد مسلمین
۱۵۵	فصل ۵. اختلاف‌مان در مورد قبرس
۱۷۱	فصل ۶. نبرد بر سر تمدن ما
۱۸۵	فصل ۷. چالش بر سر معارف
۱۹۱	فصل ۸. چالش‌های صنعتی‌سازی
۲۰۱	فصل ۹. نبرد برای ساختاری عادلانه
۲۳۵	فصل ۱۰. حرف آخر
۲۴۳	نمایه

پیشگفتار

در حقیقت، نجم‌الدین اربکان رهبر و پرچمدار حرکت اسلامی نوین ترکیه است. اگرچه در دوران حکومت جمهوری خواهان ۱۹۲۳-۱۹۵۰ (دوره اسلام‌زدایی در ترکیه نوین) محدودیت‌های شدیدی روی اسلام‌گرایان به‌اجرا درمی‌آید، اما از دهه ۱۹۵۰ فرایند بازگشت اسلام‌گرایی در ترکیه آغاز می‌شود و مهم‌ترین متغیری که در این فرایند بیشتر نقش ایفا می‌کند «هویت تمدنی» ترک‌هاست که ریشه در دین دارد. از این‌رو، اربکان در سال ۱۹۷۰ حزب نظام ملی را تأسیس می‌کند، اما این حزب به دلیل داشتن گرایشات اسلامی و گریز از اصول علمانیت و در پی انقلاب آذار ۱۹۷۰ ملغی می‌شود. در نتیجه، حزب سلامت ملی به مثابة جانشین حزب منحله ملی در ۱۹۷۲ (۱۳۵۱ ش) پا به عرصه حیات می‌گذارد و به صورت تلویحی اهداف مذهبی را دنبال می‌کند که پس از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ (۲۱ شهریور ۱۳۵۹) به همراه سایر احزاب منحل می‌شود. در واقع، با وقوع انقلاب اسلامی ایران اوضاع به طور کلی در ترکیه تغییر می‌کند و ارتضیان برای جلوگیری از بازتاب انقلاب اسلامی ایران به ترکیه، در ۱۹۸۰، یعنی یکسال بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران، دست به کودتا می‌زنند و حکومت سه‌ساله نظامیان که در هیچ‌یک از دو کودتای قبلی (در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱) این کشور قبل از وقوع انقلاب اسلامی ایران سابقه نداشت آغاز می‌شود. به عبارت دیگر،

وقوع انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹، که باعث تشکیل دولتی مذهبی می‌شود، قدرت مذهب را به مثابة پروژه‌ای سیاسی و حیاتی برای بسیج اجتماعی و تحول دولتی بهوضوح نشان می‌دهد. بنابراین، سران ارتش که خود را میراث دار آتاتورک می‌دانند برای کنترل قدرت اسلام سیاسی دست به اقدامات سخت‌گیرانه‌تری می‌زنند. البته، با عبور از بحران‌ها و کاهش فشار ارتشیان، حزب رفاه، در ۱۹۸۷ وارد عرصه سیاسی ترکیه می‌شود و نجم‌الدین اربکان که سقوط شوروی را متوجه شده بود تلاش می‌کند تا در ۱۹۸۷ مکتب نظاممند و جذاب‌تری خلق کند. در نهایت، تلاش‌های نجم‌الدین اربکان به‌ثمر می‌نشیند و حزب رفاه اسلامی به مثابة نماینده جریانات اسلامی (ترکیه) می‌تواند در انتخابات دسامبر ۱۹۹۵ به آرای بالای دست یابد و رئیس حزب آقای اربکان در بهار ۱۹۹۶ به مقام نخست‌وزیری برسد. توضیح لازم این که، اسلام‌گرایان در گذشته نیز در حکومت‌های ائتلافی حضور داشته‌اند؛ مثلاً، در ۳۱ آذر/مارس ۱۹۷۵ اسلام‌گرایان در حکومت ائتلافی اول سلیمان دمیرل با ۳ حزب دیگر از جمله حزب سلامت ملی برای تشکیل حکومت جدید ائتلاف می‌کنند که در این ائتلاف اربکان به مقام معاون نخست‌وزیری می‌رسد. در ۲۱ یولیو ۱۹۷۷ دوباره سلیمان دمیرل حکومت ائتلافی دیگری با حزب حرکت ملی و سلامت تشکیل می‌دهد که نجم‌الدین اربکان در این ائتلاف نیز به مقام معاون نخست‌وزیری می‌رسد. اما رسیدن نجم‌الدین اربکان به مقام نخست‌وزیری حادثه‌ای تاریخی در منطقه آناتولی محسوب می‌شود؛ زیرا این اولین بار بود که از زمان تأسیس جمهوری ترکیه، حزبی اسلامی می‌توانست به مرکز قدرت در آنکارا دست یابد.

البته، به قدرت رسیدن اربکان و اسلام‌گرایان ارتش را ناراحت می‌کند و باعث می‌شود آن‌ها در فوریه ۱۹۹۷ دست به مداخله نرم بزنند و کودتای پنهانی به‌احرا بگذارند. اگرچه در این کودتا برخلاف سه مداخله پیشین (۱۹۶۰، ۱۹۷۱، ۱۹۸۰) از دستگیری دسته‌جمعی و آرایش قشون‌ها در خیابان خبری نیست، در نهایت منجر به حذف اسلام‌گرایان از قدرت می‌شود و

باعث می شود تا مرحله ای از اسلام‌زدایی از ۲۸ فوریه ۱۹۹۷ کلید بخورد. در حقیقت، می‌توان گفت بدگمانی سازمان‌های نظامی به اربکان و گروه‌های اسلامی باعث می‌شود تا آن‌ها گمان کنند اربکان و اسلام‌گرایان قصد دارند طبیعت نظام سکولار را تغییر دهند و دست به انقلاب بزنند. بنابراین، به‌منظور کنترل اسلام‌گرایان حزب رفاه در ۱۹۹۸ ملغی و حزب فضیلت جایگزین آن می‌شود. البته، الغای حزب فضیلت در ۲۰۰۱ نیز باعث گسترش اختلافات شده و در نهایت به تجزیه حزب می‌انجامد. بنابراین، سنت‌گرایان با حمایت اربکان حزب سعادت را ایجاد می‌کنند و اصلاح طلبان نیز به رهبری رجب طیب اردوغان حزب عدالت و توسعه را بنیان نهاده و قدرت را در ۲۰۰۲ در اختیار می‌گیرند.

در نتیجه، باید بر این نکته توجه کرد که تغییر نام حزب نظام ملی به حزب سلامت ملی و سپس رفاه و فضیلت و سعادت به‌دست نجم‌الدین اربکان در حقیقت ناشی از فشارهای حاصل از جنگ قدرت مستمر میان مراکز سکولار و اسلام سیاسی بوده است. بنابراین، باید اذعان کرد که تنها بنیان‌گذار اسلام سیاسی در سایه دموکراسی در ترکیه کسی جز نجم‌الدین اربکان نیست که با نوشتمن کتاب (DAVAM) سعی کرده مانیفست فکری خود را برای بازماندگان مکتوب کند و آرمان‌های خود را به سمع و نظر مخاطبان برساند. در سراسر کتاب، او زندگی را جهادی در راه حق می‌داند و از همه درخواست می‌کند که در این جهاد مقدسی که در نهایت سبب استیلای اسلام و مسلمانان خواهد شد حاضر شوند. اربکان در سراسر کتاب از نقشه‌ها و دیسیسه‌های شوم امپریالیسم جهانی پرده بر می‌دارد و تنها راه مقابله با این فشارها را جهاد و نبرد همه‌جانبه مسلمانان معرفی می‌کند. البته، گرایشات ملی‌گرایانه و علاقه فراوان او به گذشته ترک‌ها نیز سبب می‌شود به برخی بزرگ‌نمایی‌ها دست بزند.

در نهایت، می‌توان گفت این کتاب بسیار ارزشمند است که امیدواریم به‌منظور نمایش دیدگاه‌های اسلام‌گرایان به محققان و دانشجویان مفید و

راهگشای آنان باشد.

البته، هنوز هم جای خالی آثار اندیشمندان ترکیه در عرصه فکری کشور احساس می‌شود که امید است با تلاش‌های مترجمان و مؤلفان این نقص هم جبران شود.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه بزرگوارانی که در به ثمر رسیدن این اثر نقش داشته‌اند مخصوصاً جناب آقای دکتر عادل پیغامی معاون محترم پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع) که با پیشنهادهای خود مرا در ترجمه این اثر یاری نمودند و جناب آقای مرتضی پیروزفر که در انتخاب این اثر زحمت کشیده‌اند، نهایت تشکر خود را ابراز دارم.

مقدمه

در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۶ در شهر سینوب چشم به جهان گشودم. پدرم محمد صبری اربکان از سلسله کوزان اوغلو بود که در شهر آدانا حکم می‌راندند و مادرم کامیره خانوم دختر یکی از خانواده‌های معروف سینوب بود. چون پدرم رئیس دادگاه جنایی بود، مجبور بود در جاهای مختلفی انجام وظیفه کند به همین دلیل کوکی ما در شهرهای متفاوتی سپری شد. دوره ابتدایی را در دبستان جمهوری قصیری شروع کردم و زمانی که پدرم در ترابوزان به مسئولیت منصب شد، آموزش ابتدایی را تمام کردم و در ۱۹۳۷ وارد دبستان پسرانه استانبول شدم. در ۱۹۴۳ دوره متوسطه را به پایان رساندم و بعد از اتمام دبیرستان وارد دانشگاه تکنیک (فنی) استانبول شدم. در زمان ما دانش آموزان نمونه می‌توانستند بدون آزمون وارد دانشگاه شوند، ولی با این حال ترجیح دادم در آزمون شرکت کنم و بعد از اعلام نتایج نهایی آزمون ورودی، مستقیماً از سال دوم، شروع به تحصیل (در دانشگاه) کردم. در تابستان ۱۹۴۸، در حین فارغ‌التحصیلی در دانشکده ماشین‌آلات همان دانشگاه، در بخش موتورها، در آزمون استادیاری شرکت کردم. در ۱۹۵۱، از طرف دانشگاه، برای انجام مطالعات علمی به دانشگاه مکانیک آخن آلمان اعزام شدم و با پروفسور اشمیت که در مرکز مطالعات

(DVL) برای ارتش آلمان پژوهش (تحقیق) می‌کرد همکار شدم. در مدت نیمسال همکاری توانستم به جای داشتن یک تر، سه تر برای دکتری خود آماده کنم و بدین ترتیب موفق به اخذ مدرک دکترا، که در دانشگاه آلمان خیلی ارزشمند و مهم بود، شدم.

هنگامی که تزهای ما نظر وزیر اقتصادی آلمان را به خود جلب کرد از ما درخواست شد تا در موضوع بهینه‌سازی موتورها گزارشی آماده کنیم. در این میان، موضوع تر استادیاری خود را در مورد نحوه «احتراق اسپری سوخت در موتورهای دیزلی» با توضیح ریاضی را آماده کردم.

به دلیل انتشار رساله دکتری ما (تر دکتری) در مجلات علمی، در همان تاریخ از طرف آقای دکتر فلاش مدیر عمومی کارخانه بزرگ موتورسازی آلمان (دتوزموتور) برای تحقیق پیرامون تانک‌های لثوبارد به این کارخانه دعوت شدیم و چون کار آن‌ها با موضوع تحقیق رساله ما مرتبط بود مسئولیت مهندس ارشد تحقیقات به ما پیشنهاد شد. از دید اکتشافی، مشکلات فنی موتور تانک‌های لثوبارد، مشکلات بسیار (پیچیده) و سختی بود؛ زیرا در جریان جنگ جهانی دوم و در حین جنگ در روسیه سوخت تانک‌های آلمانی بخ زده و از کار افتاده بود. پس، برای اینکه تانک‌های لثوبارد در بدترین شرایط محیطی و جوی بدون یخ‌زدگی سیستم سوخت‌رسانی بتوانند به کار خود ادامه دهند به بازطراحی سیستم احتراق آن باید اهمیت ویژه‌ای داده می‌شد، که ما توانستیم این مطالعات را به خوبی پیش ببریم. بنابراین، در این دوره از طرف هیئتی که برای تحقیق پیرامون کارخانه‌های منطقه «روهر» از طرف وزیر اقتصادی آلمان مأموریت یافته بودند برای همکاری دعوت شدیم. (آن زمان) آلمان از دومین جنگ جهانی تازه خارج شده بود و حتی یک بنای سالم در آنجا برجای نمانده بود. البته، در آن مدتی که در آنجا بودم شخصاً امکان مشاهده حرکت و فعالیت صنایع سنگین آلمان را پیدا کردم.

همه این فعالیت‌ها و کارخانه‌هایی که در منطقه روهر آلمان دیدم اولین

جرقه «ایده» راهاندازی صنایع سنگین ترکیه را در نهاد من شکل داد و میزان اهمیت و ضرورت ساخت صنعت بومی موتورسازی و همچنین راهاندازی کارخانه صد درصد بومی شده از سوی کشورهایی مانند ترکیه، که برای خروج از فقر تلاش می‌کنند را دریافتم و فکر تأسیس صنایع سنگین ملی بعد از آن روز، به مثابه یکی از اهداف مهم حرکت ملی گوروش (حزب ملی گوروش) به بخشی از زندگی ما تبدیل شد.

در طول مدت فعالیت ما در آلمان، (تنهای) مسئله ناراحت‌کننده و آزاردهنده برای ما این بود که در این کارخانه از یک سو مشغول کار و فعالیت و از سوی دیگر مشغول پژوهش بودیم که سفارش مؤسسه تجهیزات کشاورزی ترکیه از کارخانه‌های آلمانی را دیدیم. این حادثه تصمیم ما را مبنی بر راهاندازی صنعت ملی موتورسازی تقویت کرد. همه این کارها را ملت ما می‌توانستند با امکانات خودشان انجام دهند. پس، در سایه ایجاد کارخانه، گوموش موتور، «اولین نمونه صنایع ملی ترکیه» با همیاری و شراکت اولیه ۲۰۰ نفر که عاشق ملت و خاک کشورشان بودند این وابستگی از بین می‌رفت. البته، حرکت صنعتی‌سازی مبارزه آسانی نبود. همگام با تأسیس کارخانه گوموش موتور در کشور حوادث مهمی رخ داد. در پی آغاز ساخت کارخانه، دو تورم (بحران اقتصادی) بزرگ اتفاق افتاد و هر دلار آمریکا که قبلًا ۱ لیر و ۸۰ کروش^۱ بود به قیمت ۲ لیر و ۲۰ کروش رشد قیمت پیدا کرد و کارخانه‌ای که ساخت آن را ۶ میلیون لیره برآورد کرده بودیم هزینه احداثش به ۲۵ میلیون لیر رسید.

به دلیل عدم حمایت حامیان مالی قوی (بانک‌ها یا مراکز مالی) و به دلیل گرانی ارز، در تأمین کمبودهای مالی خود، که از جمله ضروریات در آن زمان بود، با هزاران نوع مشکل کوچک و بزرگ روبرو بودیم، اما با شبکاری و گاه‌آعدم دریافت حقوق از طرف پرسنل کارخانه، آنها توانستند این سختی‌ها را با غیرت و فدایکاری خود رفع کنند.

۱. واحد پول ترکیه

البته، در تولید اولین نمونه گوموش موتور پس از ارسال به مقامات ذی ربط به منظور کنترل کیفیت مشکلی پیش آمد. میزان مصرف سوختی که در استاندارد اروپا ۵,۶ لیتر بود در موتورهای تولیدی ما به ۵,۷ لیتر افزایش یافته بود؛ به همین دلیل به ما اعلام شد محصول ما تأیید نمی شود. پس، ما بازگشتم و دوباره مشغول فعالیت شدیم و گوموش موتور را به پایین تر از مقدار مصرف مدنظر در اروپا یعنی ۵,۵ لیتر در ساعت رساندیم، ولی دوباره با توجیه نامتناسب بودن با استانداردها، محصول از دریافت استاندارد بازماند. البته، مسئله مشکل استاندارد نبود. در حقیقت، مسئله اراده ترکیه برای تولید موتور به جای تولید هلو بود.

بالاخره، با غیرت مدیران و شرکا و کارکنان گوموش موتور و همگام با عبور از همه مشکلات، در مارس ۱۹۶۰ تولید گوموش موتور به صورت سری آغاز شد. اما این دفعه نیز مشکل دامپینگ ظاهر شد. واردکنندگان داخلی قیمت موتورهایی را که قبلاً ۱۰ هزار لیره می فروختند یک مرتبه به ۵ هزار لیر کاهش دادند. گوموش موتور برای فائق آمدن بر این چالش و مشکل، دست به ریسک بزرگی زد و قیمت‌ها را از قیمت آنها نیز پایین تر آورد. در نتیجه، واردکنندگان دوباره قیمت موتورهای خود را که قبلاً ۱۰ هزار لیر می فروختند تا ۲ هزار لیره کاهش دادند.

هدف مشخص بود...؛ ورشکست کردن گوموش موتور!

ذهن مونتاژگر از گوموش موتور (که تولیدکننده بومی و ملی در ترکیه بود) ناراحت شده بود و شرکت‌های واردکننده نیز همگی نمایندگان منصوب به اقلیت‌ها بودند. از این رو، گوموش موتور در نبرد صنعتی‌سازی این ملت، حرکتی تعیین‌کننده و مهم بود.

تصور کنید در ۱۹۵۶ کارخانه‌ای احداث شده بود که موتور بومی تولید می کرد، و مهم‌تر از همه این باور را که ملت می توانند هر نوع صنعتی را ایجاد کنند، به عرصه ظهور رسانیده بود؛ و این (سرآغاز) بزرگ‌ترین حرکت و جنبش (خودباوری) بود؛ زیرا در کنگره اتومبیلی که در همان سال‌ها

تشکیل شده بود عده‌ای بودند که اعلام می‌کردند ما غیر از هلو نمی‌توانیم چیز دیگری تولید کنیم، ولی وقتی ما در همان کنگره به جایگاه رفیم و اعلام کردیم بالاخره ما توانستیم موتور ملی کشور خود را به تولید برسانیم و توان تولید این موتور در کشور بومی شده است، همگی یکباره ساكت شدند و چیزی برای گفتن نداشتند. این اولین نبرد صنعتی سازی بود و البته در این نبرد محال بود که توصیه‌ها و نصیحت‌های استادمان محمد زاهد توکو را فراموش کنیم؛ فردی که به دلیل تولید اولین موتور بومی در کشور بسیار مورد ظلم واقع شده بود. جناب استاد در بیانات خود به صورت مستمر از احداث صنایع ملی صحبت می‌کرد و همواره با نشان‌دادن اتموبیل‌های پارک شده جلوی در ورودی، می‌گفت ...! ای کاش به جای این اتموبیل‌های وارداتی از کشورهای خارجی، کارخانه‌های تولید داخلی را جایگزین می‌کردیم و برای مردم فقیر کشورمان کار فراهم می‌کردیم.

او همیشه اذعان می‌کرد وابستگی اقتصادی ترکیه به غرب وابستگی فرهنگی را نیز در پی خواهد داشت؛ در نتیجه برای توسعه و پیشرفت آگاهانه مسلمانان اتحاد و مشارکت را توصیه می‌کرد. ایشان همیشه واردشدن افرادی که فاقد اندیشهٔ جاه و مقام هستند به عرصه‌های مدیریتی کشور را برای رسیدن به توسعه و پیشرفت واقعی تأکید می‌کرد؛ و صد البته این تشویق‌ها و صحبت‌ها تأثیرات فراوانی بر ما گذاشته بود. (خداآوند از او راضی باشد).

در اوایل ۱۹۶۰، عدنان مندرس، نخست وزیر وقت آن دوره، از گوموش موتور که همه مشکلات را پشت‌سر گذاشته و شروع به تولید کرده بود بازدید کرد. مندرس در روزی که مشغول دیدار از کارخانه بود، گفت امکان ندارد این هیجانی که در درونش از دیدن اولین کارخانه بومی، تولید موتور، حاصل شده را فراموش کند؛ همچنین خود ایشان در همان روز کار تخصیص ارز ۱ میلیون و ۳۰۰ هزار دلاری مورد نیاز، که روند اعطای آن طولانی شده بود، را انجام داد. حرف مندرس در آن روز که گفت: «من یک

کشاورز هستم» مثل این بود که خود من (مندرس) از تمامی این موتورها استفاده کرده‌ام. حرف‌های مندرس هنوز در گوش من طینانداز است که می‌گفت: «من الان به خوبی آگاهم که تولید این موتورها در ترکیه چه گام بزرگی بوده است. مشاهده انجام این امور در داخل کشور، مرا بسیار خوشحال و راضی می‌کند».

بعد از بهبود اوضاع انقلاب ۱۹۶۰، مهدی سونگون پاشا، اعضای کمیته اتحاد ملی را به کارخانه آورد. این افراد در دوره‌ای که ترکیه نمی‌توانست یک بسته سوزن تولید کند، وقتی شروع تولید موتور در کارخانه ما را دیدند، همه تحت تأثیر قرار گرفتند و گفتند ... ما انقلاب کردیم تا چنین کارخانه‌های بازرسشی در ترکیه تأسیس شود، ... اینجا از افتخارات ملی ماست، هر کاری لازم و هر چیزی که نیازтан باشد ما حاضریم همه را انجام دهیم؛ اگر به پول احتیاج دارید پول، و اگر به ارز احتیاج دارید ارز در اختیارتان می‌گذاریم. در آن زمان تحصیل ارز کار بسیار مشکلی بود.

من در پاسخ گفتم: نه پول، نه ارز، هیچ کدام را نمی‌خواهیم؛ تنها چیزی که می‌خواهیم ارائه کفرانسی به ژنرال‌هاست.

وقتی این حرف را شنیدند همگی شوکه شدند و گفتند ... از بین این همه درخواست فقط این درخواست را دارید، ... از این آسان‌تر نمی‌شود! ولی چرا ما ارائه کفرانس به ژنرال‌ها را می‌خواستیم؟

برای اینکه ما قبلاً به دربار مظفر آلانکوش پاشا رفته بودیم. آلانکوش پاشا در آن زمان فرمانده پشتیبانی ارتش بود؛ یعنی بالاترین اسمی که در چارت بخش تأمین ملزمومات ارتش به‌چشم می‌خورد و به او گفته بودیم که موتور تولید می‌کنیم و این برای ترکیه حرکتی پیشگامانه است.

چون در ترکیه صنایع هم راستا با موتورسازی وجود ندارد به همین دلیل تهیه و تولید تمامی ۲۵۰ قطعه مورد نیاز برای تولید یک موتور را خودمان انجام می‌دهیم و این چیزی است که باعث رکود اندیشه‌ها می‌شود و در هیچ مملکتی چنین چیزی وجود ندارد؛ به هر حال این بخش باید

سودده باشد؛ مثلاً، ظرفیت بخش پیستون، تولید ۱۰۰ هزار پیستون است که اگر با تمام ظرفیت خودکار کند می‌تواند به تولید ۱ میلیون برسد، ولی ما در هر سال فقط ۳۰ هزار موتور تولید می‌کنیم و چون تولید بخش پیستون از تولید سالیانه ما خیلی خیلی بیشتر است پس بخش پیستون باید ۱۱ ماه بدون تولید باشد؛ در نتیجه برای پرکردن این جای خالی باید در کشور به جای پیستون‌های وارداتی از پیستون‌های تولیدی داخل استفاده کنیم؛ ... این نیروهای مسلح هستند که پیستون وارد می‌کنند. اگر شما واردات پیستون را متوقف کنید ما نیازهای داخلی را تماماً برطرف می‌کنیم، و اگر امکان برطرف کردن تمام نیازهای داخلی ممکن نباشد حداقل بخشی از نیازها را می‌توان برطرف کرد تا اگر هم زمانی آمریکایی‌ها از فروش پیستون به ما خودداری کرند تمامی وسائل نقلیه ما بی‌استفاده نمانند.

ما تمامی این موارد را خدمت آلانگوش پاشا گوش‌زد کردیم و ایشان هم گفتند ... جناب اربیکان حق با شمامت می‌خواهم حرف‌هایتان را با جان و دل قبول کنم، اما نمی‌شود چون ما پیستون‌ها را از کمک‌های مالی آمریکایی‌ها تهیه می‌کنیم و برای خرید پیستون‌ها بودجه دیگری نداریم. یعنی آمریکایی‌ها به ما کمک مالی می‌دهند، ولی به شرط اینکه با این پول‌ها از آمریکایی‌ها پیستون بخریم؛ به این دلیل سفارش دادن به شما برای خرید پیستون امکان‌پذیر نیست. وقتی آلانگوش پاشا این‌گونه گفت، من هم خاطره‌ای از زمانی که در آلمان زندگی می‌کردم برای او تعریف کردم و به ایشان گفتم: «... من از آلمان آمدۀام، ما کارکرد موتور تانک‌های آلمانی را بهبود بخشیده‌ایم، وقتی مدیر کل کارخانه تانک‌سازی آلمانی‌ها از ما این درخواست را کرد گفت ما جنگ را به دلیل اشتباهاتمان در تولید موتور باختیم؛ زیرا تانک‌های ما وقتی به روسیه رسیدند بخ زند و وقتی هم آن‌ها را به آفریقا فرستادیم داغ کردند، بنابراین ما با داشتن این همه تانک به حالی دچار شدیم که گویی هیچ تانکی نداریم».

اکنون ناتو در حال شکل‌گیری است؛ برای ناتو موتورهایی تولید خواهیم کرد که در سیبری یخ نزند و در آفریقا هم داغ نکنند. آمریکایی‌ها از بزرگ و

ما هم از مازوت به مثابه سوخت استفاده می‌کنیم، ولی این موتورهای جدید باید هم با بنزین و هم با مازوت و هم با اسپریتوس و هم با روغن زیتون کار کنند. موتورهای مورد استفاده ارتش جدید، باید این چنین موتورهایی باشد.

آن‌ها گفتند ما نشریات آلمانی را به صورت مدام پیگیری می‌کنیم و تزهایی را که شما در این موضوع آماده کرده‌اید دیده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که شما فرد مورد نظر ما هستید؛ چرا که فعالیت‌های شما دقیقاً آن چیزی را دنبال می‌کند که ما می‌خواهیم البته، مشکل ما مسئله سوخت‌رسانی و کلاً سیستم احتراق موتور است و چون تحقیق شما هم دقیقاً در این باره است، حل این مشکل را از شما می‌خواهیم و از شما برای همکاری دعوت کرده‌ایم، سپس، در ادامه افزود این آزمایش را با سه انژکتور انجام خواهیم داد، یک انژکتور آمریکایی، یک انژکتور آلمانی و در آخر انژکتور بوش؛ زیرا ما آلمانی‌ها نمی‌خواهیم وابسته آمریکایی‌ها باشیم و شرکت بوش هم شرکت خصوصی خوبی است و بعدها می‌تواند قیمت مدنظر خود را به دیگران دیکته کند.

البته، شرکت دیگری هم به اسم لورانج وجود دارد که انژکتور این شرکت را نیز امتحان خواهیم کرد. هر نوع آزمایش و تستی را با این سه نوع انژکتور انجام خواهیم داد و بعد نتایج این آزمایشات را به ناتو می‌دهیم؛ آمریکایی‌ها تا نتیجه آزمایشات انژکتور خودشان را نبینند این طرح را قبول نمی‌کنند. اگر به اختیار ما باشد انژکتور آلمانی را ترجیح می‌دهیم، ولی از اختیار ما خارج است به همین دلیل آزمایش‌ها سه مرتبه انجام خواهد شد. ما شبانه‌روز نخوابیدیم و بدون هر گونه استراحتی، پنه در گوش (به دلیل سر و صدای بلند موتورها)، ۶ ماه برای بهبود و توسعه این موتورها وقت گذاشتیم.

بعد از ذکر این مطالب، به آلانگوش پاشا گفتم: ... توجه کنید آلمان می‌گوید ما نمی‌خواهیم به آمریکا وابسته باشیم پس به چه دلیلی ما به پیستون‌های آمریکایی وابسته باشیم؛ تولید این پیستون‌ها در کشور ضروری

است، ولی باز با گفتن این مطالب هم نتوانستم پاشا را قانع کنم؛ به همین دلیل از اعضای کمیته وحدت ملی که برای زیارت گوموش موتور آمده بودند فقط ارائه یک کنفرانس طلب کردیم و به موجب این درخواست کنفرانس خود را ارائه کردیم.

بنابراین، نزدیک به ۲۰۰ ژنرال در سالن کنفرانس ساختمان وزارت دفاع ملی جمع شدند. در ابتدا فیلمی در مورد معرفی گوموش موتور نمایش دادیم و بعد با استفاده از پروژکتور در مورد این که در ترکیه چه کارهایی می‌شود انجام داد ۲ ساعت کامل صحبت کردیم. چنانچه می‌دانید در هنگام پخش فیلم و یا استفاده از ویدئو پروژکتور برای اکران بهتر، لامپ‌های محل را خاموش می‌کنند؛ ما نیز در سالنی که کنفرانس می‌دادیم لامپ‌ها را خاموش کرده بودیم، وقتی کنفرانس تمام شد بعد از روشن کردن لامپ‌ها دیدیم همه ژنرال‌ها در حال گریه هستند. چشمانشان اشک آلود بود؛ ما وجود چنین افراد دارای احساسات عمیق ملی در نیروهای ارتش را به چشمان خود دیدیم.

بعد از کنفرانس بنا به درخواستی در شورای وزیران کمیته وحدت ملی شرکت کردیم و اندیشه‌هایمان را درباره تأسیس صنایع ملی در شورای وزیران بیان کردیم. من روشنی مانند روش بولتن‌ها پیشنهاد کردم و گفتم اگر به جای وارد کردن تولیدات صنعتی از خارج، آزادی بومی که این کالاهای را در داخل تولید می‌کند وجود داشته باشد و این کالا در داخل تولید شود بدین صورت هم کارخانه‌های تولید داخلی تأسیس خواهد شد و هم به دلیل سودآوری بیشتر، این توسعه سرعت درخور توجهی خواهد گرفت. البته، ما قبل این «متود بولتنی» را با دوستانمان بحث کرده بودیم.

(بعد از آن جلسه) ناگهان دیدیم که مرکز اتاق صنایع استانبول در طی چرخشی عجیب، این روش را با این استدلال که «ترکیه دست به تولید نزند واردات استمرار یابد تا سودشان از واردات کم نشود» قبول نمی‌کند. در شورای وزیران نیز اعتراض‌ها شروع شد و چقدر عجیب بود که

اولین شخص معتبر خود وزیر صنعت بود. پس از او، وزیر امور خارجه گفت اگر این راه باز شود و ما به تولید بومی دست یابیم، کشورهایی که از آنها واردات انجام می‌دهیم از ما ناراحت می‌شوند.

بعد از او نیز وزیر تجارت در ادامه افزواد ... آقایان تجارت با این تهدیدها و محدودیتها و قوانین پیش نمی‌رود. هر کسی می‌تواند از هر جایی که دوست دارد جنس مورد نظر خود را خرید کند. بله، اوضاع شورای وزیران بدین‌گونه بود.

البته، ما به همه سوالات و صحبت‌های آقایان وزیر، جواب درخور و شایسته دادیم.

ساعت‌ها گذشت و بعد از ظهر شد ... همه گرسنه بودند. اعلام شد برای خوردن ناهار جلسه تعطیل می‌شود؛ در همین حین یکی از آن‌ها بانگ زد: «از خدا بترسید». دیدم که اشک در چشمانش جمع شده بود، هم گریه می‌کرد و هم با حالت خشم فریاد می‌زد ... آقایان! یکی از انسان‌های مطرح و نادر کشور نزد ما آمده و بهمنظور منافع کشور چیزی را که مثل خوردن و آشامیدن حق طبیعی است از ما طلب می‌کند و می‌گوید: کالاهایی که در داخل ترکیه دقیقاً به همان قیمت وارداتی تولید می‌شود، باید از خارج کشور وارد شود و باید از داخل خرید شود چگونه شما به این درخواست جواب منفی می‌دهید؟ ... می‌شود یک روز نان و پنیر خورد و حتی می‌شود یک روز غذا را تعطیل کرد، ولی نمی‌شود این درخواست مهم را به انجام نرساند در واقع، این فرد یکی از اعضای محافظان شورای کمیته وحدت ملی، «راغب اوفر»، بود.

بعد از مدتی ایشان پیش من آمد و گفت ... مرد جوان تو مرا نمی‌شناسی، ولی من تو را خوب می‌شناسم.

متعجب شدم ... منتظر بودم ببینم چه می‌خواهد بگوید. از من پرسید: «آیا شما در قیصری و در خانه آقای نقیب ساکن نبودید؟» گفتم: «بله ساکن بودیم».

... (با خود گفتم) شاید جناب «راغب اونر» فرزندخوانده آقای نقیب بود که پیش او پرورش یافته و تربیت شده بود، به همین دلیل ما را خوب می‌شناخت.

ایشان گفت: «من شما و خانواده‌تان را خوب می‌شناسم و از میزان ذکاوت و درستکاری و وطنپرستی شما مطلع هستم و تمامی حرف‌هایم را از روی باور زدم ... و چون از وابستگی ملی و حساسیت‌های شما آگاه بودم، این‌گونه سخن گفتم و در حین حرف‌زدن همان‌گونه که دیدی احساساتی شدم و اشک در چشم‌مانم حلقه بست».

بعد از مدتی، من دوباره برای کمیته اتحاد ملی در مورد امکان ترکیه برای تولید خودروی ملی کنفرانس دادم، البته بسیار آماده به آنجا رفتم و در صحبت‌هایم هم ایالات متحده و هم اسرائیل را به عنوان مثال ذکر کردم و گفتم که ترکیه از نظر کیفیت انسانی برای تولید خودروی ملی توانایی خوبی دارد و به آن‌ها گوش‌زد کردم که امروز بزریل خودرو تولید می‌کند؛ و واقعاً هم در آن زمان بزریل سالیانه تقریباً ۱۰۰ هزار خودرو تولید می‌کرد؛ ... این فعالیت (خودروسازی)، که به رهبری یک مهندس شروع شده بود، به قدری موفقیت به دست آورده بود که بزریل به صادرات «ولس واگن»‌های تولید خود به کشور آمریکا اقدام می‌کرد. بنابراین با توجه به اهمیت بالای خودروسازی در هر منطقه، لزوم صنعتی‌سازی را با ارقام و امثال نشان دادم و گفتم ... چون در کشور ما صنعتی‌سازی صورت نگرفته است از هر ۳۰۰ هزار فارغ‌التحصیل دانشکده‌ها، ۲۸۰ هزار نفر به بليط‌فروشی و يا نان شيريني فروشی مشغول هستند، ولی باز همان اتفاقات قبلی تکرار شد و اعتراض‌ها دوباره آغاز شد. یکی از آن‌ها گفت ما از کشورهای عقب‌افتاده (جهان سومی) هستیم و نمی‌توانیم این کارها را انجام دهیم دیگری گفت قطعاً رهبر بزریل دیوانه است و یک دیوانه دارد بزریل را اداره می‌کند من هم در جواب گفتم برای شروع کاری باید دیوانه آن کار باشی.

در دوره‌ای که ما با نیروهای ملی‌گرا و وطنپرست برای تولید موتور

ملی مشغول مبارزه بودیم، دقیقاً در همان زمان مصرف پولی که به مثابه کمک از سوی مارشال‌های آمریکایی برای واردات وسایل موتورهایی مانند «اتومبیل، کشتی، هواپیما، تراکتور، اتوبوس، کامیون» اعطا می‌شد تضاد جالبی بود؛ زیرا ما می‌توانستیم همه این‌ها را خودمان در داخل تولید کنیم. اگر آلمانی که تازه از جنگ رهایی پیدا کرده و با خاک یکسان شده بود توانست در مدت کوتاهی صنعتی بشود، قطعاً ملت ما خیلی راحت‌تر می‌توانستند این کار را انجام دهند.

البته، امروزه هم مانند گذشته در پشت پرده نیروهایی هستند که نمی‌خواهند ترکیه رشد بکند و به توسعه برسد.

... در آن روزگار وام‌ها را اتحادیه اتاق‌های تجاری تقسیم می‌کرد و تقریباً همه را به واردکنندگان بزرگ استانبول تخصیص می‌داد. مثلاً، از ۲۰ میلیون دلار سهمیه سرمایه‌گذاری ۱۹ میلیون دلار آن به واردکنندگان بزرگ استانبول تعلق می‌گرفت و تنها ۱ میلیون دلار آن برای آناتولی باقی می‌ماند و کارآفرینان آناتولی در فشار شدید مالی به سر می‌برند و نمی‌توانستند اقدامات (و افکار) توسعه‌گرایانه را به واقعیت تبدیل کنند؛ در حالی که اگر به صورت عادلانه نگاه شود، باید وام‌ها و ارزها به منطقه آناتولی تخصیص می‌یافتد «و سزاوار واقعی هم آن‌ها بودند».

برای اطمینان از تحقق عدالت و برای این که وام‌ها و ارزها به کارآفرینان منطقه آناتولی تعلق گیرد استمرار مبارزه با اتحادیه اتاق‌های تجاری ضروری بود. با این هدف در ۱۹۶۶ و در آغاز کار، بعد از رئیس اتحادیه تجاری، دبیر کل شدم؛ و به دلیل تخصیص ارزها و وام‌ها به آناتولی، بخش‌هایی که تا آن روز وام‌ها را مطابق میل خود مصرف می‌کردند از ما ناراحت شدند، (ولی بدون توجه به این مطالب) این نبرد را به دلیل کمک به کارآفرینان آناتولی شروع کردم و در انتخاباتی هم که برگزار شد به مثابه رئیس (تی، آ، بی، بی)¹ انتخاب شدم؛ به همین دلیل محیط‌های سرمایه‌داری

داخلی و خارجی و حتی رده‌های بالای قدرت نیز آزرده شدند؛ پس با ملاحظات و مداخلات سیاسی به ایجاد موانع پرداختند؛ و اعطای سهمیه‌های وام که تا آن روزها به دست اتحادیه اتاق‌های تجاری بود، با یک تصمیم سیاسی دوباره از اتحادیه اتاق‌های تجاری گرفته و به وزیر صنایع واگذار شد. به هر حال، نمی‌توانستیم از خدمت به ملت دست بکشیم پس گفتیم ... اکنون که با یک تصمیم سیاسی این خدمت از ما سلب می‌شود مانیز وارد سیاست می‌شویم و نبردمان را در آنجا ادامه می‌دهیم. پس، برای خدمت به ملت وارد مسیری تازه شدیم.

... گاهی از من می‌پرسند: «شما که همه مدارج علمی را با رتبه برتر پشت سر گذاشته‌اید و دارای هوش سرشاری هستید و در دنیای علم پای بسیاری از اختراعات مهم امراضی شمامست، اگر شخصیتی علمی می‌ماندید و دست به اختراعات بیشتری می‌زدید، آیا به این نحو به بشریت خدمت بیشتر و بهتری نمی‌کردید؟

جواب من این است ... شما می‌توانید در دانشگاهی پروفسور شوید و جوایز نوبل را هم دریافت کنید، ولی اگر هم‌وطنانان مثل زمان فعلی گرسنه باشند و در بدبختی و مصیبت‌ها غوطه‌ور باشند و اگر در دنیا ۳۰۰ هزار کودک به دلیل فقر و گرسنگی بمیرند، نوبل گرفتن شما به چه دردی می‌خورد. من همواره خداوند را به دلیل اینکه چنین راه پرفضیلتی پیش‌روی من گذاشته تا بتوانم به خلق خدا خدمت کنم شکرگزارم؛ و البته آنچه اصالت دارد خدمت به بشریت و ۷۰ میلیون هم‌وطن و تلاش برای سعادت و شادی جامعه انسانی است؛ ... باید امتحان دنیا را با جان و مال خود مانند مسلمانی واقعی که در راه خدا جهاد کرده به پایان برسانیم؛ زیرا زندگی و «حیات عقیده و جهاد در راه خدادست».